

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

در بحث تقدیم ما لیس له بدل بر ما له بدل ترتیب بحث اینطور شد که ابتدا از نظر ضوابط اصولی این بحث را دنبال کردیم. به این نتیجه رسیدیم که ما لیس له بدل اصالتاً بر ما له بدل ترجیح ندارد نه عقلاً و نه شرعاً و نه طبق مشی عقلاً.

سپس سه بیان ذکر کردیم برای اینکه ما لیس له بدل به عنوان دیگر بر ما له بدل ترجیح پیدا کند. 1- اهمیت: بگوئیم ما لیس له بدل دائماً اهم است کما اینکه از عبارات مرحوم سید در عروه همین استفاده می شود. 2- ما لیس له بدل از قبیل مشروط به قدرت عقلیه است و ما له بدل مشروط به قدرت شرعیه، که عرض کردیم اکثر اعلام و بزرگان این را قائل اند.

3- فطرت سلیمه: ما لیس له بدل به جهت فطرت سلیمه مقدم شود. ما هر سه عنوان را جواب دادیم و نتیجه این شد که از نظر قواعد اصولی نمی توانیم بگوئیم ما لیس له بدل مقدم بر ما له بدل است.

نکته ای در کلمات مرحوم خوئی است که ایشان در اصول وقتی مسئله تراحم را موضوعاً منتفی کرد، عقل می گوید ما لیس له بدل بر ما له بدل مقدم می شود ولی در حاشیه ی عروه فرمودند الاظهر التخییر. این از جاهایی است که تغایر بین نظر اصول و فقه ایشان وجود دارد.

شاید این سؤال اینجا مطرح بشود که در باب ملاکات سراغ عرف برویم. در جواب می گوئیم عرف در باب ملاکات نمی تواند دخالت کند مثلاً به عرف ربطی ندارد که بگوید چون بدل ندارد بر آنکه بدل دارد مقدم است. شارع دو تکلیف را واجب کرده منتهی یکی بدل ندارد و یکی بدل دارد. عقلاً این احتمال را می دهیم که ما له بدل اهم باشد پس اگر او اهم باشد مجرد بدل داشتن موجب تقدیم ما لیس له بدل نیست.

اگر ما لیس له بدل همیشه اهم بود مقدم می شود. اگر مساوی با ما له بدل بود عقل می گوید مخیری و عرف نمی تواند دخالت کند. مرجعیت عرف در مواردی است که ما بحثش را کردیم و این را هم باید به آن مباحث اضافه کنیم. عرف نمی تواند سبک و سنگینی در ملاکات را ترجیح بدهد بگوید این ملاک به نظر من بیشتر و این کمتر است. عرف اینها را چه می فهمد؟ به عرف بگوئیم ملاک حج بیشتر است یا ملاک صلا؟ نمی فهمد. به همین جهت هم بگوئیم يك واجبی را شارع برایش بدل گذاشته و یکی نگذاشته، باز عرف چه می فهمد اینجا؟

این مسئله خارج از این چند فرض نیست. یا می گوئیم ملاک ما لیس له بدل قطعاً اهم است که قطعاً مقدم است. یا ملاک ما له

بدل قطعاً اهم است می‌گوئیم مقدم است. یا در يك طرف احتمال اهمیت می‌دهیم که در این مورد عقل می‌گوید طرفی که محتمل الاهمیه است مقدم است.

اینکه شارع برای وضو بدل قرار داده کشف از این می‌کند که او برایش خیلی مهم است. در فتاوا هست که اگر کسی بعد از نماز، فهمید بدن و لباسش کلاً نجس بوده نمازش صحیح است. اما اگر بعد از نماز فهمید وضو نداشته نماز باطل است. حالا بگوئیم چون آن بدل ندارد پس در این فتاوا هم دخالت کند؟

اگر از نظر قواعد اصولی از این راه ها به نتیجه می‌رسیدیم، هر جا در فقه تراحم بین ما لیس له بدل و ما له بدل می‌شد می‌گفتیم قاعده این است که ما لیس له بدل ترجیح دارد اما از نظر اصولی و ضابطه‌ی اصولی ما به این نتیجه نرسیدیم. وقتی از نظر اصولی به نتیجه نرسیدیم باید راهی برای فتوای مشهور که می‌گویند با این آب لباس یا بدن را تطهیر کن بعد برای نماز تیمم کن پیدا کنیم. عرض کردیم اینجا باید روایاتی که در باب تیمم وارد شده را ملاحظه کرد که روایات باقی ماند برای بعد از تعطیلات و بعد وارد مرجع بعدی خواهیم شد.

نکاتی راجع به ایام فاطمیه

چند نکته راجع به فاطمیه بیان کنیم و يك انجام وظیفه‌ای ولو خیلی خیلی ناچیز و مختصر در این رابطه داشته باشیم. ایام فاطمیه بحمدالله چند سالی هست که يك جوش و خروشی و شکوهی پیدا کرده و مراجع بزرگوار ما در این مسئله واقعاً سنگ تمام گذاشته‌اند. به نظر من یکی از برجستگی‌های مرجعیت در دوران معاصر در همین قضیه است. مراجع در این میدان وارد شدند خصوصاً مرحوم والد ما (رضوان الله تعالی علیه) واقعاً فاطمیه را احیا کردند.

اینجا قضایای و مسائل زیادی است که مجال نیست بخواهم عرض کنم. اما ما طلبه‌ها واقعاً باید نسبت به فاطمیه و احیای آن به سهم خودمان نقشی داشته باشیم. مبدا از این قافله عقب بمانیم. فقط فرض کنیم اگر ما را دعوت کردند برای مجلسی که حضور پیدا کنیم، نه در خانواده‌ی خودمان، فامیل خودمان، شهر و محل خودمان، تلاش کنیم غیر از آن این روایات بسیار عجیبی که راجع به حضرت زهرا (سلام الله علیها) وارد شده در اینجا کار کنیم، کتاب بنویسیم، شخصیت حضرت زهرا را به اندازه‌ی وسع خودمان درك کنیم و این را بیان کنیم. علاوه بر اینکه تأسی از مراجع کردیم، علاوه بر اینکه به آیه «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^[1] عمل کردیم، علاوه بر اینکه واقعاً در این زمینه به يك واجباتی داریم عمل می‌کنیم نه مستحبات، برای حفظ دین امروز احیای فاطمیه لازم است، برای حفظ تشیع و مکتب اهل‌بیت احیای فاطمیه لازم است برای مقدمه شدن این انقلاب و آماده شدن مردم، برای ظهور حضرت حجت (عج) احیای فاطمیه لازم است.

اما اگر بخواهیم تکامل وجودی پیدا کنیم، اگر بخواهیم مرتبت و تعالی روح پیدا کنیم، اگر بخواهیم تقرب إلى الله پیدا کنیم راه همیش حب فاطمه و خدمت به حضرت زهرا (سلام الله علیها) است. از راه اقرار به شخصیت حضرت زهرا و حب آن حضرت در دل ما است. این روایت از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که «ما تكاملت النبوة لنبي، حتى أقر بفضلها و محبتها»^[2].

این تعبیر خیلی عجیب است. يك تعبیر دیگر داریم در بصائر الدرجات است از وجود مبارك پیامبر این روایت آمده، «مَا تَكَامَلَتِ النَّبُوءَةُ لِنَبِيٍّ فِي الْأَظْلَةِ حَتَّى عُرِضَتْ عَلَيْهِ وَلَايَتِي وَوَلَايَةُ أَهْلِ بَيْتِي وَ مَثَلُوا لَهُ فَأَقْرُوا بِطَاعَتِهِمْ وَوَلَايَتِهِمْ»^[3]. يك تعبیر این است که «ما تكاملت النبوة لنبي حتى أقر بفضلها و محبتها»، يك تعبیر دیگر این است که «حتى عرضت عليه ولايتي و ولاية اهل بيتي»، حالا این عمومیت دارد و آن بالخصوص ذکر شده که این بعید نیست که بتوانیم بگوئیم گاهی اوقات روات يك مصداقی از يك عامی که پیامبر (صلوات الله و سلامه علیه) و ائمه معصومین گفته‌اند گاهی اوقات يك مصداقش را هم بیان می‌کردند این هم

یکی از راههای نقل به معنا باشد.

مضمون این روایت خیلی عجیب است؛ نبوت هیچ نبی‌ای به حدّ تکامل نمی‌رسد مگر اینکه اقرار کند به فضل حضرت زهرا و محبت را در درونش داشته باشد. حالا می‌فرمائید چرا؟ يك علتش این است که اینها از انوار اولیهی خلقت هستند. نور پیامبر اکرم، امیرالمؤمنین و فاطمه (علیهم السلام) جزء انوار اولیهی خلقت عالم است. قبل از اینکه آسمان، زمین و عرشی باشد بر حسب روایاتی که داریم نور اینها و کسانی که به عنوان نبی می‌آیند اینها همان طوری که باید اقرار به وحدانیت خدا کنند باید به این مخلوقات اولیه که صُنْع اول باری تعالی است و خدای تبارک و تعالی اهتمامی بر این انوار مقدسه داشته باید به اینها هم اعتراف کند. باید اینها را بپذیرند و اگر اینها را نپذیرند هیچ چیزشان درست نیست. يك بحث این است که چرا؟ و چرايش را باید در روایات جستجو کرد.

ولی آنچه می‌خواهم نتیجه بگیرم برای خودمان است. وقتی تکامل هیچ پیامبری نمی‌شود مگر اقرار به حضرت زهرا، اقرار به فضائل حضرت زهرا و دوم محبت آن حضرت را داشته باشد. ما هم همینطوری، تکامل روحی نمی‌توانیم پیدا کنیم مگر اینکه آن حضرت را بشناسیم. مجرد این نیست که بگوئیم دختر پیامبر بعد از پیامبر حقّش را گرفتند، فدك را از او گرفتند، حقّ شوهرش را غصب کردند، خانه‌اش را آتش زدند، و این مصائب که خود اینها هم واقعاً خیلی عجیب است.

ارزش اینها، از جهت وجودی برای آن کسی که توجه می‌کند کمتر از توجه به شخصیت حضرت زهرا نیست. چه بسا تلازم هم دارد اگر انسان شخصیت حضرت زهرا را درك نکند همین حرفهای رطب و یابسی که می‌زنند که بعد از پیامبر يك کسی حاکم شد و اینها هم باید قبول می‌کردند. این حرفهای جاهلانه، حرفهای ناشیانه، حرفهای مغرضانه. با قطع نظر از مصائب که مصائب هم حتماً باید به آن توجه شود. با قطع نظر از مظلومیت‌ها که باید حتماً به آن توجه بشود. اما آنچه مقدم بر همه‌ی اینهاست این است که ما حضرت زهرا را بشناسیم، بشناسیم که این بی‌بی چه کسی بوده؟!

اینکه يك شخصیتی که خدا به او این عنایت را داشته و به او پیش ملائکه خودش مباحثات می‌کرده. این درجات را پیش خدای تبارک و تعالی داشته. تکامل نبوت همه انبیاء به برکت این وجود بوده، اینها را بشناسیم. عرض کردم واقعاً هر چه راجع به حضرت زهرا بنشینیم فکر کنیم برای ما تعالی روح به وجود می‌آید. این حیّی که اینجاست حیّی نیست که انسان به فرزند، همسر، دختر و حتّی به پدر و مادر خودش دارد! این محبتی که نسبت به ائمه معصومین است محبتی است که انسان را مطیع می‌کند، محبتی است که اطاعت، سر فرود آوردن، تسلیم را در پی می‌آورد. می‌گوئیم حضرت زهرا فرموده، این تمام است. پیغمبر فرموده، تمام شد.

اگر کسی يك روایتی را برایش نقل کنند يك وقت می‌گوید این روایت شاید ثابت نباشد عیبی ندارد. اما اگر سر سوزنی در دلش بگوید اگر امام هم گفته باشد من قبول ندارم! وای بر او. «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ»^[4]. حیّی که نسبت به حضرت زهرا و ائمه معصومین و وجود مبارک پیامبر داریم حیّی است که دائماً مقام تسلیم ما را بالا ببرد. تا بگوئیم اینها فرمودند دیگر تسلیم محض است و در آن إن قلت و قلتی نمی‌کنیم. سر سوزنی در درون ما خدشه نسبت به این نظر نباید باشد، این را در خودمان احیا کنیم. من از این روایت فقط همین برداشت را می‌خواستم داشته باشم در درجه‌ی اول برای خودم و بعد برای شما عرض کنم که فرصتها را از دست ندهید، هر چه بیشتر حضرت زهرا را بشناسیم و اقرار به مناقب و شخصیت او کنیم. حب او را در دل خودمان زیاده‌تر کنیم.

از جاهایی که به روایات خیلی مشکل برخورد می‌کنیم در قضیه‌ی حضرت زهراست. از جمله روایات این است «هِيَ الصِّدِّيقَةُ الْكُبْرَى، وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتْ الْقُرُونُ الْأُولَى»^[5]. این یعنی چه؟ خیلی مشکل است. اینکه خود حضرت حجت (عج) می‌فرمایند «فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص لِي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^[6]. من که هنوز نفهمیدم معنای این را، خیلی هم فکر کردم در موردش. یا آنچه که در

زیارتنامه‌ی حضرت هست، «یا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكَ اللهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً»^[7]. یعنی چه، چه امتحانی بوده؟ کجا بوده؟ حالا مرحوم مجلسی می‌فرماید در عالم ارواح بوده^[8]. نمی‌شود اینها را فهمید و نباید توقع داشته باشیم که زود بفهمیم ولی از خودشان استمداد کنیم يك مقداری اینها را تا يك اندازه‌ای درك کنیم، اگر واقعاً از خودشان استمداد کنیم كمكمان می‌کنند.

علی‌ایحال به تبع دستور بزرگان و مراجع این فاطمیه را دنبال کنید. مبدا و سوسه‌هایی بیاید که مگر صد سال پیش این خبرها بوده؟ نه، مگر صد سال پیش این دشمنی‌ها با اسلام بوده؟ مگر صد سال پیش این دشمنی‌ها با اهل‌بیت بوده؟ اصلاً فرض کنیم نبوده، صد سال پیش نرفتند سراغ فهم شخصیت حضرت زهرا، حالا هم نباید برویم؟ تا قیامت هم نباید برویم؟ این چه استدلالی است؟ چه حرفی است؟ صد سال پیش مگر این روضه‌خوانی‌ها بوده؟ این دهه‌ای‌ها بوده؟ این حرفهای درستی نیست ما هنوز در متون دینی و معارفی‌مان اینقدر معارف و حقایق داریم که مجال نشده بر اینکه اینها باز بشود. ان شاء الله با عنایت حضرت زهرا همه تکامل روحی پیدا کنیم. این کشورمان، انقلاب‌مان، نظام و حوزه‌های علمیه‌مان، رهبری معظم انقلاب، مراجع، فضلا، اساتید، ان شاء الله تحت عنايات و ادعیه آن حضرت محفوظ بماند.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] □ شوری، 23.

[2] □ عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال (مستدرک سیده النساء إلى الإمام الجواد، ج 11-قسم 1- فاطمة‌س، ص: 161.

[3] □ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج 1، ص: 73.

[4] □ احزاب، 36.

[5] □ الأمالی (للطوسی)، النص، ص: 668.

[6] □ الغيبة (للطوسی)/ کتاب الغيبة للحجة، النص، ص: 286.

[7] □ تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج 6، ص: 10.

[8] □ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ج 9، ص: 25.